حزب کمونیست کارگری - حکمتیست (خط رسمی)
hekmatist.com
حکمتیست هفتگی ۶۳۰
دوشنبه ها منتشر میشود
۵ اکتبر ۲۰۲۶ - ۱۳ مهر ۱۴۰۵

بازگشت هپکو

مصطفی اسدپور

«در پی تداوم اعتراضات صنفی کارکنان شرکت ماشین‌سازی هپکو، دسته‌ای از کارگران این واحد تولیدی صبح امروز پس از تجمع در محوطه محل کار خود، مسیر خیابان منتهی به میدان حافظیه تا ساختمان استانداری را پیاده طی کردند» (صفحه اخبار کارگری از سایت ایلنا هفتم مهر ماه ۱۴۰۶)

خبر فوق در متن کاملتر خود مندرج در سایت خبرگزاری کار ایران- ایلنا، گویای دور تازه اعتراض از کارگران مرکز صنعتی هپکو در صحنه سیاسی اراک و ایران است. شهریور سال ۱۳۹۸ در اوج اعتراضات خیابانی و سلسله اعتصابات کارگران به تعویق دستمزدها، بلاتکلیفی مالکیت و کاهش شدید فعالیت کارخانه به بستن چندساعته خط راه‌آهن اراک انجامید. تصاویر حمله گردان ویژه در شکار سبعانه و سرکوب گروه های کوچک کارگران با انتشار گزارش‌هایی نیز از بازداشت شماری از معترضان راه را بر تداوم رسوایی حمله به هپکو در پرونده دولت وقت بست. در آبان همان سال، پس از ناکامی مالکان خصوصی در اجرای تعهدات، سهام عمده هپکو به سازمان خصوصی‌سازی بازگشت. حتی اگر تنها یک حرکت نمایشی، یک راه حل موقت، اما بدون شک یک پیروزی پر سر و صدا برای اعتراضات کارگری بشمار میرفت.
هپکو سال ۱۳۹۹ در قالب بخشی از بدهی دولت به سازمان تامین اجتماعی منتقل گردید. در غیاب هر گونه برنامه روشن برای تولید و بازار آن هم برای غول تولید ماشین آلات مادر در هپکو اراک، قابل لاپوشانی نبود. پرداخت های افتان و خیزان دستمزدها آنهم از طریق وام های پی در پی کارخانه؛ اعتراض رسمی و روشن کارگران برای افزایش سرمایه تولیدی و سفارشات منظم را را بدنبال داشت. اعتراض مرداد ۱۴۰۱ نشان داد که مطالبه کارگران فقط دریافت مزد نیست و سیاست صنعتی، حمایت از تولید داخلی و تأمین بازار نیز در مرکز توجه آنان قرار دارد.
سال ۱۴۰۲ هر چند هنوز هپکو خود را با گامهای بلند از پرونده مشترک با همزاد خود - هفت تپه - (بر محور خصوصی‌سازی ناموفق، مالک فاقد اهلیت و حقوق معوق) جدا میکرد اما مسایل تازه تر نقش هپکو را در مصافهای دیگری از کل طبقه سنگین کرده است. در دور تازه دیگر خواست کارگران تنها تعیین یک سرپرست موقت نیست؛ ... صفحه۲

ستاره های درخشان نشست سازمان ملل!

نه پزشکیان «عرفات» است و نه ترامپ «روزولت»

ثریا شهابی

هشتاد و یکمین نشست سالانه مجمع عمومی سازمان ملل، از مقررات برگزاری تا اجازه دادن ها و اجازه ندادن های خودسرانه آمریکا بعنوان «کشور میزبان»، ویزا دادن ها و ندادن های دولت ترامپ، و همه نشست های حواشی آن، تماما نمایشی بود از «خوردن تیرخلاص» به پیکر مشرف به موت پدیده «تاریخ مصرف منقضی شده» ای بنام «سازمان ملل» و میخی بر تابوت عمر هشتاد ساله این سازمان!
سازمانی که طبق اسناد ش «پس از پایان جنگ جهانی دوم، به هدف جلوگیری از جنگ در آینده، جایگزین جامعه ملل شد»! در واقعیت اما سازمان ملل همیشه جایی بوده است که دولت های «قانونی»، «انتخابی» یا «انتصابی» «دمکرات» یا «دیکتاتور»، «مذهبی» یا «سکولار»، بر سر تنظیم روابط بین خود، ... صفحه۳

کوسه گیاه‌خوار نمی‌شود

فواد عبداللهی

سرنگونی حاکمیت عشیره ای، پیش‌شرط پایان دادن به این کابوس است!

ریبوار احمد

کردستان و مردم آن زیر سایه حکومت تحمیلی دو خانواده، در میان ظلم، ستم و ناامیدی در حال خفه شدن هستند. این دو خانواده در راس هرمی از شبه‌نظامیان، مجموعه‌ای از نهادهای سرکوبگر و تحمیق مردمی حاکمیتی را بنیاد نهاده اند که به دور از هرگونه قانون و یا هر نوع مشروعیت مدنی، ثروت و سامان این جامعه را در اختیار گرفته اند. جمعی را مرید، دستیاران و یا محافظ گوش‌به‌فرمان خود بدل کرده و جامعه ای میلیونی را به اسارت درآورده‌اند. زندگی و سرنوشت مردم را گروگانِ گرفته تا کاخها و ثروتی هنگفت برای خود و اقلیتی سرمایه‌دار بنیاد نهند. در حالیکه جمعیتی میلیونی با کار، رنج و خستگی فراوان، از تامین یک زندگی ساده برای خانواده‌های خود عاجزند. حاکمیت این دو خانواده که در برهه کنونی الگوی حاکمیت بورژوازی کُرد است، تمامی ملزومات زندگی از خوراک، پوشاک، سوخت، آب، برق، تحصیل، بهداشت و هر چیز دیگری را به حیطه تجارت خود و دست‌نشاندگانشان تبدیل کرده‌اند.
بخش بزرگی از کارگران، اگر شانس داشته باشند و از صبح تا غروب با کار طاقت‌فرسا در کارخانه‌ها، ساختمان سازی ها و یا خدمات شهری ماهیانه ۳۰۰ تا ۵۰۰ و نهایتا ۶۰۰ هزار دینار درآمد داشته باشند، یا پس از ده‌ها سال رنج و مرارت از حقوق بازنشستگی ۵۰۰ هزار دیناری برخوردار شوند، ... صفحه۳

آزادی برابری حکومت کارگری

بازگشت هپکو...

مطالبه به دستمزدهای معوقه محدود نمیشود. آنان بر حضور مدیر عاملی متخصص، پاسخگو و دارای برنامه صنعتی تأکید دارند. بر حل بحران تاکید دارند و راه انداختن تولید خواست آنها را منعکس میکند. اینها مشخصات بحران گریبانگیر تولیدی سرمایه در ایران است و دست هپکو را در دست صنایع فولاد و پتروشیمی و نفت گذاشته است. همه زیبایی تجربه هپکو در طنین سوالات اساسی نهفته است که کدام تولید، بحران کدام طبقه؟ حل بحران به چه قیمت؟ همه از پیروزی و موفقیت های هپو در گذشته سال ۹۸ می گویند، چرا؟

هپکو و اراک در تاریخ هفت ساله ۹۸ تا ۱۴۰۴ همه چیز را داشت، هپکو بر یک هسته سازمان یافته و منسجم که در تمام دشواریها زیر بار اهداف سنگین کمر خم نکند؛ متکی بود؛ هپکو با سرسختی پر آوازه خود حصار جنون آمیز ضد کارگری اداری و قانونی را شکست؛ هپکو اما افزون بر سرسختی چه میتوانست باشد که دریای بزرگ همبستگی را دامن بزند و در تمام آن افت و خیزها وعده ها و قرطاس بازی خانه کارگر و شوراهای اسلامی همچنان تنور داغ بماند، تجربه و مطالبه حفظ گردد و هر روز در مقابل قالتاق های امام – پناهی کار به صفر سقوط نکند ؟

هپکو در خروج اعتراض از حصار کارخانه، مساله را به مساله شهر اراک و به مسئله ملی تبدیل کرد؛ هپکو در وقار شایسته یک مرکز مملو از تجربه مبارزاتی، نه فقط دستمزدها بلکه با تاکید بر پیوند دستمزدها با سازمان تولید کارخانه به اعتراض خود یک افق و مشروعیت اجتماعی بخشیدند؛ هپکو همزمان که عقل و صبر و شبکه سازمان یابی میان کارگران را در چنته داشت تا مطالبه را از پرداخت یک ماه حقوق فراتر ببرد و مالکیت و مدیریت و تولید را به هدف جاری در کارخانه و خیابانها تبدیل کند.

امروز کیست که بتواند به کمبود میلیتانتیسم کارگران هپکو ایراد بگیرد همانقدر که صحنه های درگیری خونین آنها کمتر نشان از انفجار بی سازمان و خودبخودی را با خود حمل کرده است؛ و هر یک از این مولفه ها دنیایی از کنجکاوی و اشتیاق حول یک سطر خبر بازگشت هپکو را زنده میکند؛ در حالیکه اراک و هپکو سر جای خود باقی خیمه زده و باز میگردند.
بازگشت هپکو زمانی معنای واقعی دارد که صفوف پیشرو کارگری در ایران هشت سال گذشته تاریخ اراک خود را یک موفقیت بزرگ برای نجات هپکو ببینند و تجربه این هشت سال را متریال آمادگی و آموزش و آزمون صفوف طبقه برای رهایی از زنجیرهایی که بر دست و پای آن سنگینی میکند، قرار دهند.

هپکو در بازگشت خود آنجایی بخصوص لازم است که طبقه کارگر ابزارهای پایه ای در راه کوتاه کردن دست طبقه حاکم را بهتر بشناسد و بکار بگیرد؛ اما همزمان هپکو در بازگشت خود از آن جهت لازم است که مهر تاریخ معین و عرصه های نبرد بر پیشانی هپکو را تشخیص دهد و به رسمیت بشناسد. این تفاوت فاصله میان زمین تا آسمان است.

هفت سال پیش اعتراض کارگری دور سه محور در گردش بود، هپکو بماند، هپکو تولید کند و دولت باید مالک و مدیر مناسبی برای آن پیدا کند.
این سوالات همان موقع نیز مهر باطل طبقاتی کارگری را بر پیشانی خود داشت، شکست بود که در آرایش جادویی از ناتوانی و ناآمادگی کارگری بزک میشد. این بزک دیگر مسخره است. امروز دیگر با دو هپکو طرف هستیم. اراک دو هپکو را در دل خود جای میدهد. هپکو در مالکیت سرمایه، همه آنچه برای تولید و سود همچنان در انتظار دست و نیروی تولید و خلاقیت کارگران بخود می پیچد. تولید هپکو امروز مرده است. جنازه آن در مقابل جهانیان به لعنت خدا نمی ارزد. بدون تولید و بدون کارگران هپکو پشیزی نمی ارزد و بقایای اوراق و آهن پاره ها زمانی ارزش می یابند مه از زمین های مرغوب دور شده باشند.
هفت سال بعد، امروز هپکو آن آینه تمام قدی است که هر کارگر و هر مرکز تولیدی در مقابل آن و در بحران و باتلاق ساخته و پرداخته بورژوازی و طبقه حاکم نقطه عزیمت خود را بر دو مولفه کاملا متفاوت قرار دهد.

هپکو ممکن است بمیرد
اما نباید کارگر همراه آن سقوط کند.

هپکو با زمین و دستگاه ها و همه ارزشهای کناری آن مورد منازعه است. با شرط بندی روی انواع بی خقوقی و تحقیر و بازی نفرت انگیز که تحمیل آن با زندگی و توقعات کارگری قابل قمر به نظر میرسد؛ هر روز فیل دیگری را در باب وطن و ذات کار و تحمل و نژاد ایرانیان هوا میشود. اما در بحبوحه یک جمعه بازار مسخره که مبارزه کارگر دستمزد و مسکن و بهداشت و آسایش و سلامتی و آموزش و کل نیازهای پایه خانواده کارگری به هفت آسمان حواله می شود؛ «بازگشت هپکو» واقعی است، منطبق با روح هگلی زمانه است، و هر کس باید در سبقت از دیگری پیشی بگیرد و پای بفشارد: هپکو مال شما بود، اگر میخواهید هپکو را هر چه زودتر از دامن شهر پاک کنید؛ کارگران برای آن قطره اشکی را به هدر نخواهند داد؛ اما قبل از آن با انتقال امن و با کرامت کارگران، از محل ذارایی ها سهام داران و دولت باید بی چون و چرا تضمین شود که کارگر وثیقه ادامه یک بنگاه بی برنامه نخواهد شد.

ثروت و تضمین سازندگی و آینده نسل های آتی در اراک و سنل های ۀینده در گرو آنست که چه چیزی تولید شود، چگونه تولید شود و کل ثروت آن به برای سود بیشتر و بیشتر توحش طبقه بورژوا بکار گرفته شود.

برابری

برابری، یعنی نه فقط برابری حقوقی و قانونی، نه فقط برابری شهروندان جامعه از هر قوم و نژاد و جنسیت، بلکه برابری در امکانات مادی در دسترسی به ابزار های ارتقا و شکفتن استعدادهای فردی و اجتماعی، برابری در تولید و در زیست، برابری در اعمال اراده در سرنوشت اقتصادی، سیاسی و اداری جامعه خود، برابری در بهره مندی از محصولات مادی و معنوی کار و تلاش اجتماعی و برابری در مبارزه برای فائق آمدن بر هر عقب ماندگی و کمبود، برابری که تنها با در هم کوبیدن مالکیت خصوصی بورژوایی بر وسایل تولید و مبادله، از میان بردن بردگی مزدی و قرار دادن وسایل تولید و ثروت جامعه در مالکیت جمعی و اشتراکی کلیه انسانهای سهیم در فعالیت اجتماعی حاصل میشود.

ستاره های درخشان ...

گردهم میآیند تا در نشست های این سازمان، طبق ضوابط و مقررات توافق شده شان، برای «جلوگیری یا گسترش تخریب جهان»، زورآزمایی کنند!

تاریخ نشست های این سازمان و سخنرانی های تاریخی نمایندگان این و آن دولت ها، همیشه بازتابی بوده است از دست بالا یا پایین پیدا کردن جنبش های سیاسی – طبقاتی مختلف که فشارشان را به بالا، دولت ها و قدرت های حاکم، تحمیل کرده بودند.

«زورآزمایی» در آخرین نشست شان، سوت پایان سازمان ملل را، بعنوان نهادی که قادر به تنظیم رابطه بین دولت ها است، را به صدا درآورد! واقعیت این است که توافقات و عدم توافقات بین چین و آمریکا، در جلسه دو کشوری شان بعد از نشست فرمال سازمان ملل، تعیین میکند که جدال در بالا به کدام سو میرود. مابقی نمایشی بود از تهدیدها و وقاحت های نتانیاهو و ترامپ در مورد «ضرورت « قتل عام فلسطینیان، فاجعه غزه و جنگ با ایران و بعلاوه «درخشندگی» دراماتیک پزشکیان، در معیت صحنه گردانی طیفی از حامیان تیم ایران و تلاش برای نشاندن آقای دکتر در جایگاه عرفات و کاسترو!

موقعیت دولت اسرائیل به دلیل نسل کشی در غزه و جنایات علیه فلسطینیان، و انزجار عمومی و جهانی از ترامپ و تهدیدها و عربده های جنگ طلبانه او، امروز دیگر داده و امر «عادی» هرکسی است که بویی از انسانیت برده باشد. تظاهرات های وسیع در سراسر کشورهای غربی و بخصوص در آمریکا علیه این دو بال قدرت های نظامی که بشریت را به لبه پرتگاه سقوط هدایت میکنند و انزجار از آنها نزد جهانیان داده و امری «عادی» و غیرقابل انکار است. اما این واقعیت نمی تواند مخاطرات «درخشندگی پزشکیان»، با متن سخنرانی «دستوری» جناح جنگ طلب تر هئیت حاکمه ایران، یعنی اصولگرایان ملبس به جبهه پایداری، را پنهان کند.
مقابله با دو قطب «جنگ طلب» و مخالف پایان جنگ، که به بهانه «بیهوده» بودن مذاکرات در «به سرانجام رساندن جنگ آمریکا و اسرائیل علیه ایران»، خواهان «پیروزی» قطعی و تمام و کمال ایران هستند، لازمه فشار برای پایان بی قید و شرط این جنگ است. یک طرف در اپوزیسیون پادشاهی خواه و سازمان های قوم پرستی چون باند زحمتکشان است و دیگری در جناحی از حاکمیت، یعنی جبهه پایداری!
مقابله با دو قطبی که نه تنها خواهان پایان بی قید و شرط جنگ نیستند، که خواهان تعمیق و گسترش آن تا جایی هستند که در آن آمریکا یا ایران از آن «پیروز» بیرون بیایند! این ها نیروهایی هستند که حتی مخالف قدرت های «میانه روتر»ی در سازمان ملل هستند، که تلاش میکنند در «دیپلماسی بین المللی» و طبق «مصلحت همگانی» خودشان، شرایطی بوجود آید که در آن با اعلام «برد، برد» طرفین، این تخاصم پایان یابد و یا حداقل مهار شود!

یکی خواهان «جنگ، جنگ تا پیروزی» به قدرت اتمی و میلیتاریستی آمریکا و اسرائیل و فروپاشی جمهوری اسلامی به بهای نابودی و فروپاشی جامعه ایران است! و دیگری همین خواست «جنگ، جنگ تا پیروزی» را به امید مجهز شدن ایران به سلاح اتمی و هرچه بیشتر فشردن گلوگاه تنگه هرمز و بالا رفتن بهای نفت، برای نشاندن ترامپ و غرب و «امپریالیسم» و «استعمار»، سرجایش» است، به بهای نابودی و فروپاشی جامعه ایران ! یکی خواهان «پیروزی» آمریکا و اسرائیل است و دیگری خواهان «پیروزی» ایران!

اپوزیسیون طرفدار ترامپ و نتانیاهو جناح و جریانی است که، در متن انزوای کامل اسرائیل و انزجار جهانیان و بخصوص مردم در آمریکا از ترامپ، در حال حاضر سکوی محکمی زیرپا برای «عروج» در ایران ندارند! در مورد این جناح جنگ طلب در اپوزیسیون راست، در مورد عشاق بمب های آمریکایی و اسرائیلی برای «نجات ایران»، در کمپ نئوپهلویست ها و باندهای قوم پرستی چون عبدالله مهتدی، بسیار گفته و نوشته شده است و هنوز جا دارد که گفته و نوشته شود. اما در این مطلب اساسا به حامیان جنگ در بدنه حاکمیت و در اپوزیسیون «چپ» حامی ان، به بهانه نشست اخیر سازمان ملل و سخنرانی پزشکیان، پرداخته میشود.

رسانه های ایران گفتند و نوشتند که «نطق طوفانی و بی‌پرده رئیس‌جمهور در هشتاد و یکمین مجمع عمومی سازمان ملل متحد در نیویورک، پاسخ دندان‌شکن، کوبنده و غرورآفرینی به اراجیف و تهدیدات وقاحت‌بار رئیس‌جمهور آمریکا بود؛ تهدیداتی که ترامپ در آن منطق زور را به رخ جهانیان کشید و حتی ایران را به «نابودی کامل» تهدید کرد»! و از کیهان تا جبهه پایداری، از کاوه عباسیان تا محسن رضایی، مشترکا و با انتقاداتی فریاد زدند، «پزشکیان متشکریم»! اما از کی و برای چه»!

پروپاگاندها و تهدیدات ترامپ و نتانیاهو در اینکه «نهایتا» استفاده از اسلحه اتمی علیه ایران، «ضرورت» خواهد داشت، تهدیدها و داعیه هایی است که از نقطه نظر منافع آمریکا تنها و تنها «اهرم فشاری» است بر روی چین در توافقات و تخاصمات فی مابین شان در مورد چگونگی تامین «رهبری مشترک» شان بر جهان بورژا – امپریالیستی باقی مانده ای که به آستانه سقوط رسیده است!
هرچند که بعنوان یک سیاست فعال، جهش به سوی اتمی کردن جنگ، سیاست هیچیک از قدرت های اتمی، حتی اسرائیل هم نیست. با این وجود هراس همگانی خود قدرت های اتمی و غیراتمی، از وقوع چنین سناریویی که براثر «خطاهای محاسباتی» نظامی، امنیتی و سیاسی یکی از خود قدرت های اتمی و غیراتمی، و افتادن به سراشیب وارد کردن بمب های اتمی، مقدمتا در ایران و خاورمیانه و در ادامه در سراسر جهان، بی پایه نیست.

در این شرایط، حضور پزشکیان، در نشست اخیر سازمان ملل بعنوان سخنگوی هئیت حاکمه ایران، اظهارات رسانه ها و محافل مختلف قدرت در ایران و بخصوص شادی «جبهه پایداری» از تحکیم نسبی «خط» جنگ طلبانه خود بر «دولت» خواهان سازش و «تعامل» با غرب، و «قدعلم» کردن دکتر تحت فشار جبهه پایداری در مقابل «استکبار»، تنها در یک شرایط معین میتواند به رویدادی «تاریخی» تبدیل شود. آن شرایطی است که در آن این «قد علم کردن ها» و «جنگ طلبی» های پس از این اجلاس، به «خطا محاسباتی» که یک نیروی غیراتمی مرتکب شده است تبدیل شود که عواقب خزیدن در سنگر «جنگ جنگ تا پیروزی»، آن را «محاسبه نکرده» باشند.
در این مورد، مصاحبه رسانه «دونقطه» با کاوه عباسیان تحت عنوان «پشت پرده سخنرانی پزشکیان در سازمان ملل» خصلت نمای مواضع قطب جنگ طلب خواهان «پیروزی ایران» است.

مصاحبه شونده که حامی پرشور «جبهه پایداری» است و مخالف هرگونه دیپلماسی و مذاکره و نشست و برخاست با غرب، شادی تلویحی و نسبی خود از اینکه برخلاف انتظار او پزشکیان نسبتا خط «جبهه پایداری» را پیش برد و در مقابل «امپریالیسم» و «استعمار» محکم ایستاد، را پنهان نمی کند. ضمن انتقاد به پزشکیان برای «ضعف» نشان دادن و اظهار کردن اینکه ایران برنامه ساخت سلاح اتمی را در دست ندارد! (نقل به معنی)

در این گفتگو کاوه عباسیان اطمینان خاطر میدهد که خطر حمله زمینی موجود نیست و اگر با دنده مذاکره نمی کنیم پیش برویم و اعلام کنیم که یا آمریکا تمام شروط ما (شروط جبهه پایداری) را بی قید و شرط میپذیرید یا می جنگیم تا به آخر، مطمئن باشید که سرانجام آمریکا ناچار میشود بساط ش را کاملا جمع کند و برود! او برخلاف پزشکیان و تیم مذاکره کننده، که خواهان سازش در حالت «برد، برد» هستند، خواهان «جنگ، جنگ تا پیروزی» است!

مصاحبه شونده در این گفتگو، به روشنی شاخص پیشروی و موفقیت ایران را در بالا نگاه داشتن دائم بهای نفت میداند! به همان شیوه ای که ترامپ برای سودآوری بیشتر، خواهان پائین آوردن آن است! نام این جدال اقتصادی و بازی با بهای سوخت جهانی و فشار بر مردم ایران و محروم ترین بخش های بشریت کارکن در سراسر جهان، را جنگ مظلومین جهان علیه امپریالیسم و استعمار میداند! (نقل به معنی)
او در پاسخ به مصاحبه کننده و در مقابل چهره هراسان مصاحبه کننده که نگران رسیدن تخاصم به سطح جدال اتمی است و میپرسد که، بالاخره مسئله خطر حملات مجدد و مخرب هوایی به ایران همچنان وجود دارد، با لبخندی «آرامش بخش» به ایشان و همه ما، اطمینان خاطر میدهد که اگر هم به آنجا برسد نگران نباشید چرا که چین و روسیه از نظر اتمی در صحنه هستند و اگر هم اتمی بزنند، خوب جایی در ایران را میزنند! اما کار زیادی نمی توانند بکنند! چرا که «مقاومت» زنده است و جنبش «استعمار زدایی» همچنانکه در افغانستان توانست بساط آمریکا را جمع کند، در ایران و در سراسر جهان هم میتواند بساط آمریکا و غرب را جمع کند! و نظم جدیدی بوجود آورد که در آن ایران دیگر ایران سابق نباشد! به محتوا و مضمون «جنبش استعماری» و «استعمار زدایی» در قرن حاضر، لازم است که جداگانه پرداخت. به گفتگو و اظهارات مصاحبه شونده بازگردیم.

مصاحبه شونده در این بررسی، نیم نگاهی هم به مردم، جامعه و بخصوص طبقه کارگر می اندازد. او ضمن شکایت از «بورژوازی کمپرادور» و باند های «نئولیبرال» و فاسد و .. در محافل قدرت، قول میدهد که حتی اگر هم، میلیونها نفر قربانی شوند و تخریب های وسیع صورت بگیرد، محرومین هنوز شانس خوبی دارند! تاهمچنان که طبقه کارگر در انگلستان پس از پایان جنگ جهانی دوم که قربانی شد، توانست بعد از جنگ برای دخالت در سیاست و درست کردن حزب کارگری برای بیمه بیکاری و .. مبارزه کند! پس نگران نباشید! همانطور که طبقه کارگر در بریتانیا قربانی جنگ شد و بعد وارد جدال برای حقوق ابتدایی خود شد، طبقه کارگر ایران هم میتواند! تلویحا یعنی فعلا وقت ش نیست! «زندگی انسانی» بعد از جنگ و پیروی ایران!
از جنس همان وعده هایی که جناح جنگ طلب در کمپ اپوزیسیون راست، عبدالله مهتدی و رضا پهلوی میدهند! که اگر هم به ایران اتم بزنند، پس از آن مثل ژاپن در سایه بورژوازی غرب «رستگار» خواهیم شد و «ایران را دوباره می سازیم!»

مصاحبه کننده برای حفظ وجهه «چپ» و بعنوان چاشنی اظهار میکند که، «بقول مارکس «گل همینجا است و همینجا برقص»!

در این برنامه مصاحبه شونده، حتی به اندازه محسن رضایی هم، نگران عواقب پیش بینی نشده تداوم این جدال نظامی و اقتصادی نیست! هرچند که در نگرانی حاکمیت در مورد امکان شورش گرسنگان شریک است! و اجبار «طلفک» حاکمیت که مورد «ظلم» امپریالیسم قرار گرفته، در سرکوب گرسنگان به خاطر سواستفاده اسرائیل و آمریکا، را هم به خوبی درک میکند. ... صفحه بعد

در این گفتگو هم، همچون همه گفتگو های این کانال، جایگاه «رزمندگان پشت لانچر ها» که نیروی تربیت شده و تجهیز شده حرفه ای برای همین جنگ ها هستند، عنصری کلیدی است. مصاحبه شونده نگران است که سازش حاکمیت با دشمن، ممکن است به گرسنگی کشاندن و خیانت به رزمندگان پشت لانچرها، بکشد! و تلویحا نگران تعمیم گرسنگی به آنها و خالی ماندن سکوی پرتاب موشک ها است. البته خوب در این راستا نگران گرسنگی محرومین هم هست.

«انقلابیگری» این قطب جنگ طلب و ناسیونالیست طرفدار «پیروزی ایران» و «پیروزی جمهوری اسلامی»، چه در تهران نشسته باشد چه لندن، چه در زندان باشد چه در خیابان، چه در این بال یا ان بال بورژوازی باشد یا نه، برای نجات جوامع انسانی و حفظ امنیت و رفاه و صلح و آزادی، فعالیت نمی کند. او برای جبران احساس حقارت تاریخی، به هرقیمتی میجنگد! از منظر او حتی زندگی نسل های بیشمار تحت حاکمیت طالبان، رهایی و «استعمارزدایی» محسوب میشود. دشمن زورگویی و قلدری و استثمار و بهره کشی، «خارجی» ها است! داخلی هایش، پاره تن خودش است!

چین و روسیه، این قدرت های امپریالیستی که هرچند ابتکار عمل در این مرحله از تخریب جهان را در دست ندارند، از منظر این چپ، نه امپریالیستی اند و نه کاپیتالیستی! کسانی که ضدکاپیتالیسم شان را نه از مارکس و لنین که از امثال فریبرز رئیس داناها ودیوید هاروی، ها آموخته اند! جنگ شان با نئولیبرالیسم ایران و بورژوازی کمپرادور، روکش چپ «جبهه پایداری» شان است! بازگشت شان به ادبیات چپ سنتی، شرق زده و مذهب زده ملی - مذهبی پنجاه سال قبل، و حسن ختام آن با «بقول مارکس گل همینجاست همینجا برقص» به نحو زمختی توی ذوق میزند.

دفن آرمانهای چپ و کارگری، عدالتخواهانه و ضد استثماری به بهانه حمله بیگانگان، رفتن به دامان علیزاده ها و تولید فرهنگ و هنر «مقاومت» با حسرت از «دستآوردهای» «هنر تبلیغات جنگ» آوینی، را نمی توان با نقل قول از مارکس و دلسوزی به حال قربانیان حاکمیتی که این چپ از ان دفاع میکند، تلطیف کرد.

به تئوری هایی این چپ در مورد «استعمار امروز» و بورژوازی کمپرادور، و ملی و مترقی و جنگ با نئولیبرالیسم در مورد این جدال ها، که نه استعماری و ضداستعماری که تماما بورژوا امپریالیستی برای تقسیم مجدد جهان در راستای یک عقب گرد عظیم تاریخی است، باید جداگانه پرداخت.

به سازمان ملل، شرایط امروز و حضور پزشکیان بازگردیم.

فراخوان مصاحبه شونده به تعمیق و گسترش جنگ، در جهانی که در آن دهها قدرت اتمی همگی دست به ماشه منتظر کلید خوردن شروع استفاده از آن هستند، و دعوت از ایران برای پیوستن به یکی از این قدرت ها، «انقلابیگری» شگفت انگیزی است! مقایسه عواقب آن با کشتارهای صدها میلیونی در جنگ دوم جهانی که در آن تنها یک قدرت اتمی وجود داشت، و وعده رستگاری طبقه کارگر بعد از «پیروزی ایران» و پیروزی قطب شرق و تمدن شرقی، از طالبان و جمهوری اسلامی تا انواع نیروهای «ضدغربی»، یا از سر نا آگاهی است و یا ریاکاری!

در جنگ جهانی دوم، جنگی که یک انقلاب پیروزمند کارگری را پشت سر دارد و در آن قطبی موجود بود که خود را با سوسیالیسم و عدالتخواهی سوسیالیستی در قدرت نگاه داشته بود، قدرتی که به درجه ای میراث آن انقلاب کارگری را در سطح ارزش های انسانی و عدالت اجتماعی و آرمانهای یک زندگی بهتر و انسانی یدک می کشید، قطبی که برتری خود از این نقطه نظر را به سایر نیروهای بورژوایی، فاشیستی یا «دمکرات» در میدان تحمیل کرده بود، وجود داشت. امروز در میان قدرت های حاکم، کدام قطب و کدام ارزشهای انسانی، کدام الگوی رهایی و عدالت و آزادی و برابری در میدان است که میتوان به اتکا آن وعده آینده ای بهتر پس از قتل عام ها و بمباران های اتمی داد؟

پیروزی ایران و پیروزی جمهوری اسلامی، پیروزی حماس و پیروزی طالبان و حوثی ها (انصارالله) و القاعده و.. را نمی توان با نشان دادن عمق فاجعه عملکرد فاشیسم اسرائیل و مخاطرات تهدیدهای ترامپ، پیروزی قطبی با ارزشها و الگوهای انسانی «تلویحا»، به خورد جامعه دارد! و طبقه کارگر و محرومین را برای رسیدن به یک زندگی امن و صلح آمیز و انسانی در انتظار پیروزی و موفقیت این نیروهای «استعمارزدا»، «خوشبین» و ساکت و آماده قربانی شدن، نگاه داشت!

در جنگ دوم جهانی، در میان قدرت های حاکم، قطبی که در رقابت با قدرت های غربی، حامی دهها جنبش سوسیالیستی، چپ و کارگری در سراسر جهان و بخصوص همان غرب وبریتانیایی بود که مصاحبه شونده، وعده پیشروی طبقه کارگر ایران را به مدل آن را میدهد، وجود داشت. در عین حال جدال «چپ» جبهه پایداری ما، با «غرب» و «ارزش های غربی»، شامل جدال شان با همه چیز جوامع غربی است، نه طبقه و قدرت های حاکم بر آنها!

جوامع غربی که مارکس و کمون پارس و انقلاب صنعتی و انقلاب کبیر فرانسه و دوران روشنگری و دستآوردهای جنبش های سوسیالیستی و کارگری، جنبش حق زن، جنبش دفاع از محیط زیست و ... تماما از محصولات آن است. محصولات شرایطی که در آن، جنبش های سوسیالیستی، کارگری، عدالتخواهانه و صلح طلب، میدان دار بودند! در مقابل فاشیسم، کمونیسم و سوسیالیسم، بعنوان یک قطب، هم در سطح قدرت های حاکم و هم در جنبش های اجتماعی و طبقاتی، هم در شرق و هم در غرب، رقیب بود و نه شاکی! امروز چین و روسیه، با طبقه کارگر به مراتب ارزان تر و ساکت تر از غرب، با شهروندان به مراتب کم حقوق تر، نه تنها چنین جایگاهی را ندارد که تنها عناصر «میوه چین» از منجلاب و لجنی هستند که آمریکا آفریده است!

در آن توازن قوا که یک سوی آن قطبی بود که داعیه سوسیالیستی داشت و در یکی از مجامع عمومی ش، تصمیم گرفت که صهیونیسم را «شکلی از نژادپرستی و تبعیض نژادی» اعلام کند و از آن «مشروعیت زدایی» کند و به این طریق برای بیش از یک دهه فاشیسم یهودی را افسار زده بود، در و دروازه نشست های سازمان ملل به روی کاسترها و عرفات ها، «نه به زور و با تحقیر» که با احترام باز بود! بار دوم، که آمریکا برای عرفات برای شرکت در مجمع عمومی ویزا صادر نکرد و «کار شکنی» کرد، اعضا سازمان ملل تصمیم گرفتند که آن نشست را به ژنو منتقل کنند تا در آن عرفات بتواند شرکت کند.

این سازمان ملل و مجمع عمومی آن، که برای نتانیاهو فاشیست که منزوی ترین و منفور ترین عنصر در جهانی است که مشتی مرتجع در قدرت های ان نشسته اند، «فرش قرمز» پهن میکند! قادر نیست که شرکت رئیس دولت خودگران فلسطینی را که آمریکا آن را «راه نمی دهد « تامین کند و اعضا «غیرمحترم» حداکثر رای میدهند که ایشان بصورت مجازی در نشست شرکت و صحبت کند! سازمان مللی که ترامپ و آمریکا، هرآنکس را که بخواهند میتوانند از شرکت در جلسه آن محروم کنند! نه «پزشکیان» که به تیم او «قسطی» و به خود او «لرزان» اجازه ورود دادند عرفات است، نه این سازمان ملل نهاد تنظیم کننده روابط «قدرت های حاکم»!

یکی کردن آن شرایط با امروزی که در سازمان ملل آن، در سایه لجنی که ترامپ و نتانیاهو به جهان پاشیده اند علاوه بر پزشکیان جانوری چون «احمد الشرع» هم «می درخشد» و از «درد فلسطینیان» شکوه میکند! طالبان «ضدامپریالیست» و فاجعه کشور افغانستان منطقه «استعمار زدوده شده» تلقی میشود و دهها قدرت اتمی افسار رها شده در میدان هستند، یا از سر ناآگاهی است یا ریاکاری!

در جهانی که در صف قدرت های حاکم، «مقاومت» یعنی میدان داری قدرت و جنبش های ارتجاعی قومی و مذهبی، سیطره ارزش ها و فرهنگ و ساختار سیاسی و اجتماعی – طبقاتی، «ضدغربی»، «ضد تمدن»، «عشیره ای» و «شرق زده»! روشن است که چرا جانورانی چون نتانیاهو و ترامپ، «رهبری جهان آزاد» آن را بعهده دارند و با دست باز بر جهان خون می پاشاند!

این نوع از «چپ»، که در وصف آن «مقاومت» بر طبل «زنده باد» میکوبد، آن نظم جدید «شرق محور» ش، بی تردید غرب ستیز است. اما نه ضد کاپیتالیسم است و نه ضد استثمار! نه ضد میلیتاریسم است و نه ضد فاشیسم و صهیونیسم! از مردم ایران میخواهند، که ساکت باشند، فرصت دهند، تحمل کنند و دندان روی جگر بگذارند و قربانی شوند، تا به آن «مدینه فاضله» برسند! به راستی ناسیونالیسم، اسلامی یا سکولار، شرقی یا غربی، آمریکایی یا ایرانی، کرد یا فارس، ترک یا عرب، جنبش و جریانی ضدانسانی است!

سرانجام جدال قدرت های بورژوا امپریالیستی و میلیتاریستی برای تقسیم مجدد جهان، نمی تواند در غیاب قطب سوم، قطب محرومین و محکومین گرفتار در منگنه جنگ هایشان، در غیاب یک جنبش قدرتمند و متحزب کمونیستی - انترناسیونالیستی، هیچ محصول «سفید» ی بدنبال داشته باشد. تحمیل عقبگرد های تاریخی عظیم به جوامع انسانی پس از دهه ها جنگ و تحریم و تخریب و فرارها و پاک سازی های میلیونی و به گرسنگی کشاندن جهانیان و شکل گیری «نظم جدیدی» که نهایتا این قدرت ها بسازند، میتواند بارها از نظم پیشین و نظم موجود، نکبت بار تر باشد، اگر قدرت و نیروی سوم در قامت یک قدرت دخالتگر پا به میدان نگذارد!

نمایندگان مقاومت اما در پایین، در خیابانهای واشنگتن و نیویورک و پاریس و رم و لندن و دهها و دهها کشور و شهر در جهان، در اروپا و آمریکا و آفریقا و آسیا، در جهان عرب ودر خاورمیانه، زنده اند! نگاهها را باید به پائین و به نیروی سومی دوخت که در آمریکا مشغول به زیر کشیدن ترامپ است! در فرانسه و بریتانیا و آلمان و دهها ودهها کشور آسیایی و آفریقایی و اروپایی در میدان است برای دفاع از معیشت خود و نپرداختن هزینه جنگ ارتجاعی دولت های خودی! علیه میلیتاریسم دولت های خودی و تامین سلاح فاشیسم اسرائیل، هر روز مشغول جمع آوری نیرو است! خواهان صلح و پایان نسل کشی از فلسطینیان و علیه حمله به ایران و جنگ آمریکا و اسرائیل در خاورمیانه، و قطع بی قید و شرط جنگ است! نمایندگان مقاومت در پائین در جنبش های کارگری در سراسر جهان، در ایران در جنبش مقاومت در مقابل له شدن در منگنه دو ارتجاع، یکی ارتجاع میلیتاریستی غرب و دیگری ارتجاع حاکم و تبدیل نشدن به گوشت دم توپ هیچیک، زنده است! عقب نشینی ها و انزوا کامل اسرائیل را، نه رزمندگان پشت لانچر ها در ایران و حماس، که این جنبش ها به قدرت های حاکم تحمیل کرده اند. مقاومت و تلاش نیروی سومی که بی تردید، قادر است مناسبترین بستر برای عروج جنبش های سوسیالیستی، چپ کارگری – کمونیستی، در ایران و در سراسر جهان را فراهم کند!

نگاهی به جنبش بشریت متمدنی که امروز همه دولت های مرتجع جهانی را به فاصله گرفتن از دولت فاشیست اسرائیل کشانده است، نگاه به جنبش مقاومتی که در ایران حاضر نیست «برای پیروزی» گرسنگی را تحمل کند و هر روز از جایی و به بهانه ای برای معاش و بهبود شرایط کار و زندگی اجتماع میکند، کافی است که به مارکس رجوع کرد که: «گل همینجا است، همینجا برقص»!

این روزها میگذرد و ورق برمیگردد! طرفدارن جنگ و هوادار و حامیان جبهه پایداری، بهتر است با خراب نکردن همه پل های پشت سر، راه گریزی از فشار این جنبش ها پیدا کنند.

سرنگونی حاکمیت عشیره ای...

تمام دستمزد و حقوقشان حتی کفاف هزینه دو بار مراجعه به پزشک یا یک شب ماندن در بیمارستان خصوصی را نمی‌دهد! چطور می توان با این درآمد ناچیز، اجاره‌بها، خوراک، پوشاک، پزشک، دارو، سوخت، آب، برق، رفت‌وآمد و تحصیل... و غیره برای یک خانوار را تامین کرد؟! جمعیت عظیمی از جوانان فارغ‌التحصیل دانشگاهی حتی داشتن چنین درآمدی برایشان به خواب و خیال بدل شده است. وضعیت سایر کارگران، معلمان، کارمندان و کسبه نیز همین‌گونه است؛ حتی اگر تفاوت اندکی داشته باشد، تاب‌آوریِ تحمل این شرایط سخت زندگی و گرانی کمرشکن که گریبانشان را گرفته ندارند.

با این وجود نیز، بخش بزرگی از مردم بیکار و بی‌درآمدند. نه استخدامی و نه ارتقای شغلی وجود دارد. حقوقی هم که تنها چند ساعت در دست و جیب کارگر و کارمند باقی می‌ماند، با هزار اما و اگر بالاخره به مهمان دیرهنگام سفره مردم تبدیل می‌شود.

حاکمیت نامشروع ، ظالم، خودکامه، و سرکوبگر عشیره ای و شبه‌نظامی که مردم را در هزار و یک بند و زنجیر اقتصادی و سیاسی گرفتار کرده اند اما در قبال زندگی مردم به هیچ‌وجه پاسخگو نیستند. آنچه در گذشته خدمات عمومی و دولتی نامیده می‌شد، گام‌به‌گام و به‌صورت برنامه‌ریزی‌شده به سمت نابودی و اضمحلال سوق داده شده است، در عوض، فهرست مالیات‌ها و باج‌وخراجی که بر دوش مردم، کسبه، بازار و غیره روزانه افزایش می یابد.

در نهایت، بار سنگین همه این‌ها روی دوش کارگران، معلمان، کارمندان و کسبه می‌افتد و در قالب گرانی سرسام‌آور مایحتاج روزمره زندگی گریبان آن‌ها را می‌گیرد. درآمد حاصل از این مالیات‌ها نیز مستقیماً به خزانه (جیب) این دو عشیره و وابستگانشان سرازیر می‌شود. نفت را چه به صورت قانونی و یا قاچاق می‌فروشند و درآمدش از آنِ خودشان است، انواع مالیات، باج و عوارض گمرکی را می‌گیرند و درآمدش به جیب خودشان می‌رود، املاک دولتی و شهرداری را می‌فروشند و پولش مال خودشان است، صد و یک کمپانی گوناگون تاسیس کرده اند، از مواد غذایی گرفته تا بازار، بهداشت، آموزش، آب، برق، مسکن، سوخت و تمام عرصه‌های کار و تجارت را به انحصار خود درآورده‌اند. از همه این‌ها مهمتر، این حاکمیت علیرغم همه اینها حقوق دهها ماه مردم را نپرداخته و به آنها بدهکار است. دولت بدهی خود را به مردم نمی‌پردازد، اما اگر شهروندی بدهی تحمیلی دولت را نپردازد، آب و برقش را قطع می‌کنند.

حاکمیت این دو خانواده غارتگر، بدون ذره‌ای شرم و حیا، از طریق رسانه‌های خود، وضعیت فاجعه‌بار و تلخ خانواده‌هایی را به نمایش می‌گذارند که فقر و فلاکت گلویشان را می فشارد. آن‌ها را تشویق می‌کنند تا از زندگی فاجعه‌بار خود بگویند و با گریه و زاری و التماس از ثروتمندان و سرمایه‌داران بخواهند تا دلشان به رحم آمده و به عنوان خیرات و صدقه، هزینه نان خشک، سرپناه یا بیماران درمانده‌شان را تامین کنند. این دو خانواده که بر قله‌های ثروت بی‌حساب نفت، تاراج جیب مردم و تجاری‌سازی تمام مایحتاج زندگی نشسته‌اند، میکروفون جلو مردم می‌گیرند و راه و رسم التماس و تمنا برای صدقه را به آن‌ها نشان می‌دهند. حاکمیت باج‌گیر، غارتگر و غاصب حاضر نیست کوچک‌ترین مسئولیتی را در قبال وضعیت شهروندانی بر عهده بگیرد که در لبه مرگ ند یا زندگی برایشان به دوزخ و فاجعه بدل شده است.

مسعود بارزانی و شاهزاده و شاهزادگان خانواده‌اش از یک‌سو، و فرزندان طالبانی و خانواده هایشان از سوی دیگر، هر کدام یک شهر کامل را به کاخ سلطنتی و زندگی فرعون آسا بدل کرده‌اند. شازده های تازه‌به‌دوران‌رسیده‌شان نیز که حتی یک‌بار دست به سیاه و سفید نزده و اصلاً نمی‌دانند کار یعنی چه، دقیقاً به حسابِ همین بی‌پناهی مردم به میلیاردر تبدیل شده‌اند. هر یک از این خاندان به زور اسلحه و نیروهای شبه نظامی خود و نهادهای سرکوبگر و اطلاعاتی، امنیت، ضدترور و انواع نهادهای سرکوبگر و تحمیق مردم، خود را پادشاه منطقه‌ای کرده‌اند. تمام عناوینی چون پارلمان، شورا، دادگاه، شهرداری و مجامع به‌اصطلاح برآمده از انتخابات، کارتُنی و پوچند و تنها روپوشی برای حاکمیت مطلق و تحمیلی این دو خاندان است. قدرت به‌طور مطلق در دست این دو خانواده انحصار یافته است و آنچه به عنوان نهادهای دولتی، مدنی و قانونی نشان داده می‌شود، مجموعه‌ای از مریدان، مزدوران و سرسپردگان در خدمت قدرت این پادشاهان و شاهزادگان هستند. این سیستم در تاریخ ۳۵ سال اخیر تثبیت شده است که خاندان بارزانی و طالبانی، به‌ویژه مسعود بارزانی و طالبانی (پدر و پسر)، ۳۵ سال وقت داشتند، اما در قرن بیست‌ویکم با الگوهای حکومت استبدادی قرون وسطایی و به زور اسلحه، جامعه مدرن کردستان را به اسارت گرفته اند.

این حاکمیت خانوادگی، مرتجع، ستمگر، غارتگر و سرکوبگر، برای تحکیم حاکمیت خود از هر نوع ارتجاع اسلامی، عشیره‌ای کمک گرفته و سنن کهن و عقب‌مانده را احیا کرده است. این حکومت تحمیلی فاقد هر نوع مشروعیت سیاسی، قانونی، اجتماعی و حتی اخلاقی است و هرگز شایسته مردم متمدن و جامعه مدرن کردستان نیست . حکومتی که با ابتدایی‌ترین معیارهای معاصر، حقوق و آزادی‌های اولیه در تضادی لاینحل قرار دارد. این حکومت تنها ستمگر و ظالم نیست، تنها مرتجع و عقب‌مانده نیست، تنها غارتگر و جیب‌برِ نیست، بلکه جامعه کردستان را تا لبه پرتگاه ویرانی و نابودی هل داده است. از این رو، هرگونه تحول پیشروانه‌ای و نجات زندگی مردم از این فاجعه، پیش از هر چیز در گرو پایان دادن به این حکومت است. این حاکمیت مانع و سد اصلی در برابر هرگونه پیشرفت، بهبود و گذار به سوی زندگی شایسته انسانی است. پایان دادن به این حکومت، گام نخست و آغازین استقرار جامعه بر روندی است که می‌تواند به برپایی حکومتی پیشرو متکی بر اراده مردم منجر شود؛ حکومتی که اراده و برنامه اصلی‌اش فراهم‌سازی آزادی و پایان دادن به تمامی محرومیت‌هایی باشد که حکومت ۳۵ ساله طالبانی و بارزانی مسبب آن هستند.

بی‌شک، سرنگون کردن و کنار گذاشتن این حاکمیت تا دندان مسلح، ثروتمند و ستمگر کار آسانی نیست، اما عملی است. آن میلیون‌ها زن و مرد کارگر، معلم، کارمند، زحمتکش، جوان، بیکار و کسبه‌ای که گرانی، بی‌پناهی و ظلم به ستوه‌شان آورده، اگر متحد و متشکل باشند، اگر در حولِ افقی سیاسی و انقلابی برای سرنگونی این پادشاهیِ دیستوپیا و کابوس اراده کنند و به میدان بیایند، می‌توانند قدرت، سلاح و ثروت آن‌ها را فلج کرده و از کار بیندازند. می‌توانند ضمن پایان دادن به این حاکمیت ستمگر و این خاندان، تمامی غارتگران، مجرمان و ستمگران را به پای دادگاه انقلابی مردمی بکشانند. محور اصلی مباحث پلنوم ۳۳ کمیته مرکزی حول همین مسئله و بر ضرورت و چگونگی آمادگی برای این تحول، تمرکز یافت و بر همین اساس، وظایف اصلی و فوری حزب کمونیست کارگری کردستان را تعیین کرد.

بی شک، این تغییر در حاکمیت و تغییر شرایط زندگی مردم در نهایت باید به دست توده‌های وسیع کارگران و مردم ستمدیده، متشکل و متحد در حول این افق به سرانجام برسد. سازمان‌ها، مجامع، محافل و شبکه‌های کارگران، زنان، جوانان، معلمان و کارمندان نقش بسیار مهمی در این مبارزه و تحول ایفا می‌کنند. سازمان‌هایی که وجود دارند باید در همین راستا تقویت شده و توسعه یابند، و در جاهایی که وجود ندارند باید تاسیس شوند و توده‌ها حول آن‌ها متشکل و متحد گردند. اتحاد و تشکل‌یافتگی شرط پیروزی این مبارزه برای نجات جامعه از این دوزخ و فاجعه است. هرگونه انتظار از این حکومت، حتی برای حل ساده‌ترین مشکلات مردم، ساده‌لوحی و ناحق است و مسبب عمیق تر شدن و انباشت هرچه بیشتر سیه روزی و استیصال خواهد شد. اساساً حل ابتدایی‌ترین مشکلات مردم به هیچ‌وجه در دستور کار و برنامه این حکومت وجود ندارد.

این حاکمیت همچنان در فکر برنامه‌ریزی برای مکیدن بیشتر خون مردم ستمدیده هستند، تا جایی که حتی چشم طمع به این دوخته‌اند که چگونه از آخرین نفس‌های بیماران نیز برای بیمارستان‌های خصوصی خود سود بیرون بکشند! از این رو، لازم است مبارزه‌ای همه‌جانبه در تمامی عرصه‌ها علیه این فاجعه و کابوس صورت بگیرد. از تحمیل مطالبات گرفته تا هر نوع تغییر ریشه‌ای، تنها از طریق همین مبارزه میسر است. نقش رهبران، پیشروان و فعالان جنبش‌های اجتماعی و اعتراضات کارگری، کارمندان، معلمان، زنان، جوانان، فعالان کمونیست، آزادی‌خواه و روشنفکران ترقی‌خواه در این مبارزه و در سازمان‌دهی و اتحاد توده‌ها، بسیار حیاتی و سرنوشت‌ساز است و می‌تواند این مسیر و این تغییر را هموارتر و دست‌یافتنی‌تر کند.

کوسه گیاه‌خوار نمی‌شود

فواد عبداللهی

جمهوری اسلامی تلاش زیادی کرد تا از فاکتور جنگ با امریکا به عنوان چماق سرکوب مطالبات طبقه کارگر استفاده کند و با ایجاد فضای «همبستگی ملی» و مقصر جلوه دادن «دشمن خارجی»، هرگونه مطالبه جامعه را به عنوان «خیانت» سرکوب کند. اما عمق بحران معیشتی و صف آرایی کارگران در این مدت نشان داد که مبارزه طبقاتی تعطیل شدنی نیست. جنگ تنها توانسته است شرایط مبارزه را به دلیل فضای پلیسی پیچیده‌تر کند، اما تضاد بنیادی میان کار ارزان کارگر و سود سرمایه را به اوج خود رسانده است.

طبق آخرین گزارش‌ها، سبد معیشت خانوار و هزینه واقعی خرید نان، پنیر و سقفی که درون سوپ کارگر نچکد، جایی بالای ۸۰ میلیون تومان پرواز می‌کند. اگرچه حداقل دستمزد در اواخر اسفند گذشته (در بحبوحه درگیری‌ها) اسماً ۶۰ درصد افزایش یافت و پایه آن به حدود ۱۶.۶ میلیون تومان (و با مزایا به حدود ۲۱.۸ میلیون تومان) رسید، اما ابرگرانی ناشی از جنگ عملاً «ارزش واقعی» این چندرغاز دستمزد را هم به سرعت بلعیده است. جلسات شورای عالی کار برای بازنگری حقوق بر اساس تورم نقطه به نقطه کالاهای اساسی، نشان می‌دهد که زیر پوست جامعه یک مقاومت عینی و «خطرناک» در برابر تعرض بورژوازی و ارزان سازی بیشتر نیروی کار وجود دارد و «کارگران با دستمزد قبلی حاضر به کار نیستند»! به‌رغم خفقان امنیتی جنگ، به‌رغم پهپادها و آژیرها، کارگران ایران در سال ۱۴۰۵ «وطن فروشی» کردند: آن‌ها مدام مطالبه مزد بیشتر کردند! آن‌ها حکومت را مجبور کردند که به ترمیم دستمزد در نیمه سال تن بدهد. چرا؟ چون شما می‌توانید به یک انسان بگویید سه هفته برای «جنگ مقدس» روزه بگیرد، اما در هفته چهارم، فریاد معیشت و رفاه بلندتر از «سرود ملی» خواهد بود.

اکنون عمق فلاکت اقتصادی در ایران به حدی است که حاکمیت را مجبور به پذیرش بند بازنگری و ترمیم دستمزد در نیمه دوم سال کرده است. بار دیگر ویترین خیمه‌شب‌بازی «شورای عالی کار» به راه افتاده است تا «مزد اسمی» را با لبخند، کمی بالا ببرند. کارشناسان حکومتی از قماش سعید لیلازها با ژست های آکادمیک و با پز مخالفت با فساد مالی و رانت‌خواری‌های فراجناحی، پشت تریبون می‌روند تا به کارگران بفهمانند که چرا بهبود معیشت بدون «مهار نرخ ارز» و «تثبیت تورم» امکانپذیر نیست. گویا بورژوازی ایران تنها به یک «انضباط پولی درست» نیاز دارد.

لیلاز این‌طورالقا می‌کند که با مداخله مناسب بانک مرکزی، انضباط سخت‌گیرانه ملی و تعدیل‌های تکنیکی و ساختاری، ایران می‌تواند ارز خود را تثبیت و تورم لجام‌گسیخته و نقدینگی را مهار کند؛ درست مانند کاری که اقتصاد در حوزه متروپل انجام می‌دهد. بانک‌ها به خاطر سوءمدیریت پول چاپ می‌کنند، پس نقدینگی بالا می‌رود و تورم ایجاد می‌شود.

این همان افسانه «بورژوازی ملی» است.

در متروپل (غرب سرمایه‌داری پیشرفته)، تثبیت ارز و مدیریت تورم متکی بر سلطه سرمایه مالی، ثروت ساختاری انباشته‌شده طی قرن‌ها هژمونی امپریالیستی و توانایی صدور تورم به جنوب جهانی است. اما در پیرامون (ایران)، اقتصاد برای تولید فوق‌سودهای امپریالیستی سازمان‌یافته است. این سیستم از طریق نوآوری‌های تکنولوژیک یا تسلط سرمایه مالی رقابت نمی‌کند؛ بلکه مزیت آن صرفاً در ارائه نیروی کار فوق‌العاده ارزان و کالاهای خام (نفت، پتروشیمی، فولاد) است. بنابراین، کاهش ارزش پول «ملی»، مکانیسم ساختاری و اجباری است که برای ارزان نگه داشتن قیمت کارگر ایرانی در بازار جهانی به کار می‌رود.

نقدینگی نیز به خودی خود و در خلاء خلق نمی‌شود. بانک‌ها، دولت‌ها و نظام مالی در سرمایه‌داری به‌طور ساختاری توانایی خلق اعتبار و پول دارند، زیرا گردش سرمایه و حفظ سودآوری به آن وابسته است. کافی است به انگلستان و آمریکا نگاه کنیم: در جریان بحران مالی ۲۰۰۸ و سپس همه‌گیری کرونا، بانک‌های مرکزی با تزریق عظیم نقدینگی و پایین آوردن هزینه اعتبار، از فروپاشی نظام مالی جلوگیری کردند؛ اما هنگامی که این سیاست‌ها با اختلالات عرضه، انرژی و زنجیره‌های تأمین همراه شد، تورم بالا رفت و هزینه بحران به شکل تعرض به معیشت طبقه کارگر، ریاضت اقتصادی، افزایش قیمت‌ها و کاهش قدرت خرید به جامعه منتقل شد. بنابراین مسئله فقط این نیست که «چه مقدار پول چاپ شده»، بلکه این است که چه کسی از خلق پول و اعتبار سود می‌برد و چه کسی هزینه آن را می‌پردازد.

در ایران نیز نقدینگی، تورم و کاهش ارزش دستمزد را نمی‌توان صرفاً به ناکارآمدی چند بانک یا «ناترازی» نسبت داد. دولت و سرمایه‌داران، در شرایطی که سرمایه در ایران به‌دلیل جایگاهش در تقسیم کار جهانی از توان رقابت تکنولوژیک و بهره‌وری پیشرفته برخوردار نیست، برای حفظ نرخ سود به اشکال مختلف فشار بر طبقه کارگر متوسل می‌شوند. تورم در این معنا فقط یک پدیده پولی نیست؛ یکی از عرصه‌های مبارزه بر سر تقسیم ارزش تولیدشده میان کار و سرمایه است. وقتی قیمت‌ها سریع‌تر از دستمزدها افزایش می‌یابند، دستمزد واقعی سقوط می‌کند و هزینه بحران از جیب کارگر پرداخت می‌شود. به همین دلیل، مسئله را می‌توان وارونه کرد: بانک ناتراز می‌شود، اما سؤال واقعی این است که چه کسی قرار است هزینه تراز کردن آن را بپردازد؟ سرمایه‌داری زیانش را اجتماعی و سودش را خصوصی می‌کند؛ آن‌گاه «تورم» عملاً به یکی از مکانیسم‌های انتقال هزینه بحران از سرمایه به طبقه کارگر تبدیل می‌شود. به بیان ساده‌تر: پول و اعتبار برای نجات سرمایه بسیج می‌شوند؛ اما قبض آن را با تعرض به معیشت طبقه کارگر، کاهش قدرت خرید و سطح زندگی این طبقه پرداخت می‌کند.

لیلاز تورم را بیماری ناشی از «ناترازی بانک‌ها» می‌داند. گویی بانک‌ها موجوداتی جادویی و خبیث هستند که از فضا آمده‌اند تا «اقتصاد ملی» را خراب کنند. بانک‌ها در ایران ناتراز هستند چون وظیفه دارند ثروت تولیدشده توسط طبقه کارگر را به صورت وام‌های کلانِ بازپرداخت نشده به ارگان‌های بورژوازی خودی تزریق کنند. این ناترازی، خط لوله انتقال ارزش اضافی است. بانک‌ها دقیقاً همان کاری را می‌کنند که برایش ساخته شده‌اند: مکیدن شیره جان طبقه کارگر از طریق تورم و تحویل آن به سرمایه. لیلاز به جای نقد این چرخه تعرض به معیشت کارگر، به فرمول‌های ریاضی بانک مرکزی پناه می‌برد، درست مثل سربازی که می‌خواهد با تفنگ آب‌پاش جلوی یک تانک بایستد.

ناسیونالیسم اقتصادی لیلاز بر این فرض استوار است که می‌توان با سیاست‌های داخلی، ارز و اقتصاد ایران را از فشارهای ساختاری بازار جهانی مصون نگه داشت. در عصر امپریالیسم جهانی‌شده، کشوری که در حوزه فوق سود قرار دارد نمی‌تواند به سادگی از تقسیم کار جهانی تعیین شده برای خود خارج شود. ارز بی‌ثبات و بازارهای سیاه داخلی، انحرافاتی تصادفی نیستند؛ آن‌ها دقیقاً کانال‌هایی هستند که بورژوازی ایران از طریق آن‌ها خود را با جریان‌های سرمایه جهانی مرتبط می‌کند. بورژوازی داخلی (چه در لباس‌های دولتی، چه نظامی و چه خصوصی) به یک بازار داخلی آشفته و به شدت سوداگرانه نیاز دارد تا ارزش اضافی استخراج‌شده خود را پول‌شویی کرده و به ارزهای معتبر جهانی تبدیل نماید.

اما در تحلیل تورم ایران نمی‌توان تحریم‌های اقتصادی و جنگ نظامی آمریکا علیه ایران را کنار گذاشت. تحریم‌های آمریکا علیه ایران یک عامل مادی و واقعی در تشدید بحران اقتصادی در ایران‌اند که به سقوط ارزش ریال و افزایش قیمت‌ها دامن می‌زنند.... صفحه بعد

کوسه گیاه خوار نمی شود...

بنابراین نمی‌توان تورم ایران را صرفاً با «فساد داخلی»، «بی‌کفایتی دولت» یا «چاپ پول» توضیح داد. جنگ اقتصادی نیز بخشی از مناسبات امپریالیستی است و هزینه آن، در نهایت، به شکل کاهش قدرت خرید، گرانی و سقوط مزد واقعی بر دوش طبقه کارگر منتقل می‌شود.
اما نکته مهم‌تر اینجاست: تحریم صرفاً یک فشار خارجی باقی نمی‌ماند؛ در درون مناسبات سرمایه‌داری ایران به یک سازوکار بازتوزیع و انباشت تبدیل می‌شود. سرمایه برای بقا و سودآوری باید تحریم را دور بزند و همین «دور زدن» به میدان عظیمی برای رانت، واسطه‌گری، قاچاق، انحصار، معاملات غیرشفاف و انباشت ثروت در دست شبکه‌های متصل به قدرت تبدیل می‌شود. به این معنا، فساد را نباید صرفاً بیماریِ اخلاقی دستگاه دولتی یا نتیجه «فرهنگ اقتصادی» دانست. فساد، رانت و اقتصاد زیرزمینی در اینجا شکل‌های مشخصی از گردش سرمایه در شرایط تحریم هستند. همان ساختاری که برای طبقه کارگر گرانی و سقوط مزد واقعی تولید می‌کند، برای بخش‌هایی از بورژوازی امکان انباشت فوق‌العاده سود را فراهم می‌کند.

بنابراین، مسئله در برابر ناسیونالیسم اقتصادی لیلاز این نیست که «چرا دولت اقتصاد ملی را درست اداره نمی‌کند؟» مسئله این است که کدام طبقه و کدام شکل از سرمایه از این اقتصاد بحران‌زده سود می‌برد و کدام طبقه هزینه بازتولید آن را می‌پردازد. تحریم و بحران ساختاری سرمایه‌داری ایران دو واقعیت متضاد و در عین حال درهم‌تنیده‌اند: اولی فشار بیرونی بر فرایند انباشت سرمایه در ایران وارد می‌کند و دومی این فشار را در درون جامعه به سازوکارهای رانت، فساد، تورم و تشدید استثمار تبدیل می‌کند. قربانی نهایی این چرخه، نه «اقتصاد ملی»، بلکه نیروی کاری است که هم از سوی بورژوازی ملی استثمار می‌شود و هم هزینه جنگ اقتصادی و رقابت امپریالیستی را از طریق سقوط ارزش مزد و قدرت خرید خود می‌پردازد.

اما درست در همین‌جا تفاوت جایگاه سرمایه در متروپل با سرمایه در حوزه فوق‌سود امپریالیستی اهمیت پیدا می‌کند. در متروپل، بورژوازی گاهی می‌تواند هزینه لوکسِ تثبیت ارز، ضرب‌گیرهای رفاهی و چانه‌زنی‌های دسته‌جمعی کارگران را بپردازد، زیرا زنجیره‌های تأمین جهانی آن‌ها ثروت را از حوزه های فوق‌سود مانند ایران به داخل پمپاژ می‌کنند. آن‌ها می‌توانند خرده‌رفاهی جلو طبقه کارگر داخلی خود بیندازند تا ظاهری از ثبات دموکراتیک را حفظ کنند.
بورژوازی ایران چنین پشتوانه‌ای ندارد و در انتهای زنجیره استخراج قرار گرفته است. تحمیل تثبیت ارز به سرمایه در ایران، دولت را مجبور می‌کند که ماشین‌های چاپ پول خود را کاملاً متوقف کند، خطوط اعتباری خود به باندهای حاکم را ببندد و اجازه دهد بازار سرمایه‌داری زیر بار خود فرو بریزد. از آنجا که در این حوزه، سیستم بدون سلب مالکیت مداوم از طبقه کارگر نمی‌تواند زنده بماند، رویای لیلاز برای یک «سرمایه‌داری بدون تورم در ایران» مانند این است که با خواهش و تمجید اخلاقی از یک کوسه بخواهیم گیاه‌خوار شود! اگر «سرمایه داری بدون تورم» در ابتدای قرن نوزدهم توهم بود، در قرن بیست ویکم نه یک «توهم» که کلاهبرداری آشکار است.

برای درک این موضوع، بررسی تاریخ اقتصادی برخی کشورهای پیرامونی که در حوزه «فوق‌سود» و ادغام در بازار جهانی سرمایه‌داری قرار دارند، بسیار راه گشا است.

در دهه ۱۹۹۰، تکنوکرات‌های آرژانتین برای مهار ابرتورم، ارزش پزو را قانوناً برابر با یک دلار آمریکا قرار دادند. لیبرال‌ها جشن گرفتند که تورم مهار شده است. اما از آنجا که آرژانتین یک کشور پیرامونی بود و نمی‌توانست مثل آمریکا دلار چاپ کند یا تورم را صادر کند، برای سرپا نگه داشتن این معادله مجبور به استقراض میلیاردها دلار از نهادهای امپریالیستی شد.

سرمایه جهانی با دیدن بحران، شروع به خارج کردن دلارها کرد. نتیجه؟ در سال ۲۰۰۱ کل سیستم منهدم شد، نرخ فقر به بالای ۵۰ درصد رسید و طبقه کارگر آرژانتین چوب این «تثبیت خیالی» را با گرسنگی مطلق پرداخت کرد.

بورژوازی ترکیه (چه در دوره کمالیست‌ها و چه در دوره اردوغان) بارها تلاش کرده با دستکاری نرخ بهره و انضباط بانکی، لیر را تثبیت کند. اما ساختار سرمایه‌داری ترکیه به شدت به واردات قطعات و مواد اولیه وابسته است که باید با دلار خریده شوند، در حالی که صادرات آن بر مبنای «پوشاک، خودرو و صنایع مونتاژ با کارگر ارزان» است.
به محض اینکه بانک مرکزی نرخ بهره را بالا می‌برد تا ارز را کنترل کند، رکود ایجاد می‌شود و کارخانه‌ها تعطیل می‌شوند؛ و به محض اینکه نرخ بهره را پایین می‌آورد، تورم منفجر می‌شود. این چرخه باطل نشان می‌دهد که ارز در پیرامون، اسیر زنجیره ارزش جهانی است.
این نمونه‌های تاریخی ثابت می‌کنند که در ساختار سرمایه‌داری جهانی، کشورهای پیرامونی راهی برای رسیدن به «ثباتِ به سبک متروپل» ندارند. هر زمان که خواسته‌اند نرخ ارز را به زور مهار کنند، یا به بدهی‌های کمرشکن امپریالیستی سقوط کرده‌اند یا ناچار شده‌اند برای حفظ سود سرمایه‌داران، با تازیانه ریاضت اقتصادی و سرکوب عریان دستمزدها، کل هزینه را روی دوش طبقه کارگر سرشکن کنند.
نظرات کارشناسان حکومتی مانند سعید لیلاز شکلی از افسانه است. آن‌ها به طبقه کارگر می‌گویند که مصیبت‌شان صرفاً یک نقص فنی است که می‌تواند توسط یک رئیس بانک مرکزی باهوش برطرف شود. درصورتیکه تثبیت تورم و ارز در ایران از نظر ساختاری با بقای سرمایه‌داری ناسازگار است. بورژوازی نمی‌تواند آن را اعطا کند، بازار جهانی اجازه آن را نخواهد داد و معماری اقتصاد داخلی برای جلوگیری از آن طراحی شده است. تنها نیرویی که قادر به تثبیت ارزش زندگی و کار انسان در ایران است، طبقه کارگر و جایگزینی نظام فوق‌استثمار سرمایه با یک اقتصاد سوسیالیستی است.

کارگر هم منکر وجود مشکلات اقتصادی نیست. می‌داند بانک می‌تواند ناتراز باشد و بودجه کسری داشته باشد و نقدینگی رشد کند. اما وقتی اجاره بالا می‌رود، صاحبخانه گزارش بانک مرکزی دستش نمی‌دهد. وقتی گوشت گران می‌شود، فروشنده درباره پایه پولی سخنرانی نمی‌کند. و وقتی دستمزد عقب می‌ماند، سفره منتظر «اصلاح ساختاری» با مدل لیلاز و اقتصاددانان بورژوازی نمی‌ماند. کاشناسان حکومتی می‌گویند «شرایط پیچیده است». کارگر هم می‌گوید: قبول؛ فقط قبض برق من هم پیچیده است، اجاره‌ام هم پیچیده است، اما آخر ماه باید پرداخت شوند. سؤال اصلی این است: چه کسی توان انتقال هزینه بحران را دارد و چه کسی مجبور است آن را بپردازد؟

«شورای عالی کار» در این میان صحنه کوچک همین نمایش بزرگ است. چند نفر پشت میز می‌نشینند و درباره قیمت نیروی کاری مذاکره می‌کنند که اقتصاد بورژوازی به آن وابسته است. یکی می‌گوید بنگاه توان ندارد؛ دیگری از تورم می‌گوید؛ سومی از بهره‌وری؛ چهارمی از شرایط حساس. کارگر اما یک سؤال دارد: اگر اقتصاد شما توان پرداخت مزد ندارد، این همه سود، دارایی، زمین، ملک و سرمایه دقیقاً برای چه کسی تولید می‌شوند؟ و اگر بهره وری باید بالا برود، سؤال بعدی روشن است: حاصل بهره وری نصیب چه کسی می‌شود؟ اینجا معمولاً استکان چای کمی می‌لرزد.

زبان کارشناسان بورژوازی هنر عجیبی دارد: زندگی را به عدد تبدیل می‌کند. کارگر می‌شود «هزینه نیروی کار»، مزد می‌شود «هزینه تولید»، فقر می‌شود «کاهش قدرت خرید» و اجاره می‌شود «هزینه مسکن». همه‌چیز دقیق است، جز انسانی که پشت عدد ایستاده است. کارخانه بدون کارگر می‌ایستد، ساختمان ساخته نمی‌شود، بیمارستان نمی‌چرخد، بندر متوقف می‌شود، حمل‌ونقل مختل می‌شود و شبکه‌های برق و آب و ارتباطات از کار می‌افتند. سرمایه و ماشین به‌تنهایی جامعه را تولید نمی‌کنند. اقتصاد با کار زنده انسان حرکت می‌کند.

اینجا کارگر دیگر فقط یک انسان منفرد نیست. یک طبقه اجتماعی است که جایگاهش در سازمان تولید به آن ظرفیت قدرت اجتماعی می‌دهد. قدرت سیاسی را نباید فقط در مجلس، وزارتخانه و ساختمان‌های رسمی بورژوازی جست‌وجو کرد. قدرت سیاسی طبقه کارگر در محلات کار و زیست در جریان است. یعنی چه طبقه ای می‌تواند تصمیم‌هایی اتخاذ کند که به یک سنگر طبقاتی در مقابل تعرض بورژوازی به زندگی اجتماعی شکل می‌دهد. چه کسی درباره تولید تصمیم می‌گیرد؟ چه کسی درباره دستمزد؟ صفحه بعد

چه کسی درباره زمان کار، امنیت شغلی، سرمایه‌گذاری و توزیع حاصل تولید؟ وقتی این سؤال‌ها مطرح می‌شوند، بحث دیگر درباره حقوق یک فرد نیست؛ درباره قدرت مستقل یک طبقه است. تمام مسئله این است که چه کسی درباره سازمان تولید و توزیع آن تصمیم می‌گیرد. بورژوازی یا طبقه کارگر!

اینجا اقتصاد به سیاست می‌رسد. دستمزد عدد است، اما پشت عدد کشمکش و مبارزه طبقاتی است. تورم شاخص است، اما پشت شاخص توزیع هزینه بحران قرار دارد. بهره وری عدد است، اما پشت عدد پرسش از مالکیت حاصل کار ایستاده است. بنابراین آنچه کارشناسان حکومتی به‌عنوان مجموعه‌ای از مسائل فنی ارائه می‌کنند، در نهایت به دو سؤال ساده فرو می‌ریزد: کدام طبقه اجتماعی تصمیم می‌گیرد؟ کدام طبقه هزینه تصمیم را می‌دهد؟

و اینجاست که کارگر از جدول بیرون می‌آید. دیگر «دهک پایین» نیست. «هزینه نیروی انسانی» نیست. یک طبقه اجتماعی است؛ طبقه‌ای که در قلب تولید اجتماعی ایستاده است. کارخانه، بندر، معدن، پالایشگاه، بیمارستان، مدرسه، حمل‌ونقل و خدمات بدون کار انسانی فقط مجموعه‌ای از ساختمان و ماشین و تجهیزات‌اند. اقتصاد روی کاغذ ممکن است با سرمایه و نمودار حرکت کند؛ اقتصاد واقعی با پراتیک زنده انسان حرکت می‌کند.

مسئله کارگر فقط سهم بیشتر از درآمد نیست. مسئله جایگاه او در قدرت اجتماعی است؛ اینکه آیا کسی که تولید می‌کند، در تعیین شرایط تولید و توزیع حاصل آن نیز حق و امکان اثرگذاری دارد یا نه. این همان جایی است که مسئله اقتصادی به مسئله سیاسی تبدیل می‌شود. نه چون کارگر صرفاً قربانی است، بلکه دقیقاً برعکس: چون تولیدکننده ثروت اجتماعی است و جایگاهش در تولید، به او ظرفیت واژگونی بنیادین مناسبات استثمارگرانه بورژوازی را می‌دهد.

اقتصاددانان بورژوازی، از جمله لیلاز، می‌توانند همچنان سرگرم نسخه‌پیچی برای «تثبیت ارز»، «مهار تورم» و نجات سودآوری سرمایه باشند. اما افق طبقه کارگر اساساً چیز دیگری است. مسئله کارگر نجات سرمایه‌داری از بحران نیست؛ مسئله او رهایی از نظمی است که خودِ بحران را تولید می‌کند. در این نظام، تورم، استثمار، بهره‌کشی، سقوط مزد واقعی و ناامنی معیشتی خطاهای اتفاقی یا انحرافات موقتی نیستند؛ اشکال مختلف بازتولید مناسباتی‌اند که در آن نیروی کار برای سود سرمایه به کار گرفته می‌شود و هزینه بحران، هر بار، به دوش همان نیروی کاری گذاشته می‌شود که ثروت جامعه را تولید می‌کند.

از این رو، جایی که اقتصاددان بورژوا مشغول تعمیر ماشین سرمایه‌داری است، طبقه کارگر باید خود را برای درهم شکستن خودِ ماشین آماده کند. مسئله صرفاً این نیست که تورم چند درصد پایین بیاید یا ریال در برابر دلار چند درصد تثبیت شود؛ مسئله این است که چرا اساساً سرنوشت زندگی میلیون‌ها انسان باید به سودآوری سرمایه، نرخ ارز و انباشت ثروت در دست اقلیتی مفت‌خور گره خورده باشد. اقتصاددان بورژوا می‌خواهد سرمایه‌داری را از بحران نجات دهد؛ طبقه کارگر باید خود را برای رهایی از یوغ سرمایه‌داری و برهم‌زدن بنیادهای طبقاتی آن آماده کند.

صدای آزادی، صدای برابری
نینا
Radio Nina
radioneena.com

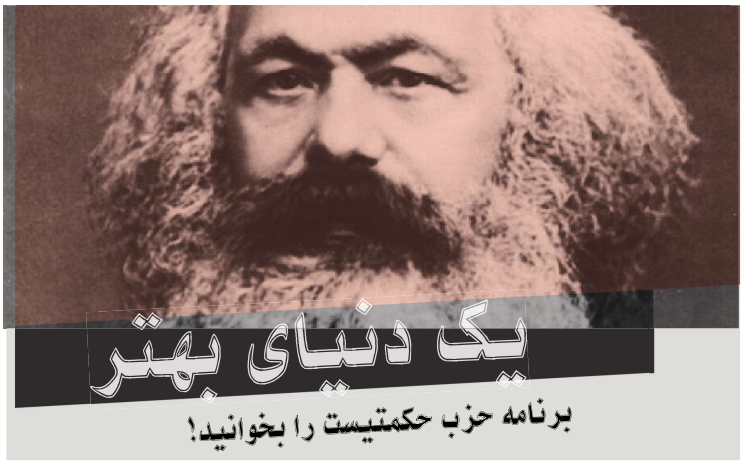

تماس با حزب

@Hekmatistx

دبیرخانه حزب

dabirxane@hekmatist.com

دبیر کمیته مرکزی: آذر مدرسی

azar.moda@gmail.com

دبیر کمیته رهبری: خالد حاج محمدی

khaled.hajmohamadi@gmail.com

تشکیلات خارج کشور حزب: امان کفا

aman.kafa@gmail.com

دفتر کردستان حزب: محمد راستی

mohammed.raasti@gmail.com

حکمتیست هفتگی

سردبیر: فواد عبداللهی

نینا را در شبکه‌های اجتماعی زیر دنبال کنید:

سایت نینا

radioneena.com

اینستاگرام

instagram.com/radioneena

تلگرام

https://t.me/RadioNeenna

فیسبوک

facebook.com/radioneena

hekmatist.com